

جهان ایرانی از کهن ترین متنهای اوستایی تا نخستین نویکندهای هخامنشی

محمد کریمی زنجانی اصل

زبانی و قومی، می توان پرداخت و می دانیم که دستامد بهره گیری از چنین رهیافتی، رسیدن به ایده ای واحد از «ایران» و «ایرانی بودن» است؛ و این، یعنی سطحی نگری و ساده انگاری در فرو کاستن تنوع معنایی موجود به سود یک ایده خاص. در چنین رهیافتی، به پراکندگی و نقص اسناد و مدارك کمتر توجه می شود و پیچیدگیهای روش شناختی / تحلیلی بازسازی ایده ای چنین دور از دسترس، در نظر گرفته نمی شود؛ آنهم در حالی که با در نظر گرفتن آن پراکندگیها و نقصها و با توجه به این پیچیدگیهای روش شناختی / تحلیلی، به جای محدود کردن معنای «ایران»، از گسترش «جهان ایرانی به مثابه کلیتی تام» می توان سخن گفت و برای تشخیص «ایرانی بودن» مفاهیم و ایده ها و نمادها، از سنجه های متنوعی بهره گرفت که ساکنان فلات بزرگ ایران، با ترکیبهای مختلط یا مرکب قومی / نژادی شان در اختیار ما می نهند.

در نظر گرفتن این جهان ایرانی به مثابه یک کلیت تام، همچنین، از آن رو اهمیت دارد که در پرتو آن، از جریان ایرانی شدن^۲ عناصر فرهنگی / تمدنی گوناگون نیز می توان پرده برداشت؛ و طرفه آنکه، این روند ایرانی سازی و ایرانی شدن، دست کم تا پیش از دوران

اشاره: در آوانوشتهای متون اوستایی و پهلوی متن پیش رو به دلیل نبود فونت مناسب حروف زیر به شکل دیگری ضبط شد:

$\bar{E} \leftarrow \ddot{E}$
 $\bar{a} \leftarrow \ddot{a}$
 $\bar{e} \leftarrow \ddot{e}$
 $\bar{o} \leftarrow \ddot{o}$
 $\bar{t} \leftarrow t$
 $\bar{u} \leftarrow \ddot{u}$
 $\bar{c} \leftarrow \overset{v}{c}$
 $S \leftarrow \text{ش} \leftarrow S$

با مراجعه به اسناد و مدارك برجای مانده، از متنها و نویکندها^۱ گرفته تا یافته های باستان شناختی، به گستره متنوعی از برداشتهای قومی، نژادی، زبانی، مذهبی، سیاسی و فرهنگی از مفهوم «ایران» بر می خوریم. روشن است که در هر یک از این برداشتها، «ایرانی بودن»، گویای جنبه های تمدنی و ارزشها و هنجارهای مشخصی است و در دوره های تاریخی و در گستره های جغرافیایی متفاوت و نزد اقوام گوناگون، اشکال متنوعی دارد. در برخورد با این اشکال متنوع از تیلور و تجلی «ایرانی بودن»، به انطباق آنها بر یکدیگر، به ویژه از نظر داده های

ایزدان دارد.

نویکند اردشیر در نقش رستم نیز عبارت بالا را در خود ضبط کرده است؛^۸ و گفتنی است که واژه «ایران» Erän در متن پارتی این نویکند با حرف نوشت 'ry'n و با تلفظ äryän ضبط شده است.^۹

در واقع، تا آنجا که دانسته‌های ما مجال می‌دهد، به نظر می‌رسد که این نخستین بار باشد که از «ایران» Erän در معنای حکومتی آن و به عنوان منطقه‌ای یاد می‌شود که زیر فرمان ساسانیان است. چه، مراجعه به کهن‌ترین بخش‌های اوستای موجود، از کاربست واژه اوستایی airya- و صورتهای گوناگون آن در گاهان نشانی نمی‌دهد و حضور ترکیبهای مختلف آن در برخی یشتهای کهن^{۱۰} و نندیداد هم، بیش از آنکه بر خصلت بالقوه سیاسی چنین ترکیبهایی دلالت کند، معنایی قومی / سرزمینی دارد؛ که از آن جمله‌اند: ائیرینم خورنه^{۱۱} - airyanðm xvarðnō، ائیر یوشینه^{۱۲} - airyō.sayana، و سپه ائیره^{۱۳} - ciθrðm air-، چیثرم ائیرینام دهیونام^{۱۴} - vīspa airya- yandm dahyundm، ائیرینام دهیونام^{۱۵} - airyanðm dah-yundm.

شاید بتوان گفت که مشخص‌ترین کاربرد سرزمینی این ترکیبها را در «ائیرینم وئجه» airyanðm vaējah می‌توان یافت که خاستگاه ایرانیان دانسته شده

○ روند ایرانی سازی و ایرانی شدن، دست کم تا پیش از دوران ساسانی، بیش از آنکه دستامد فرایندهایی سیاسی بوده باشد، از همگون سازیهای آگاهانه و طبیعی و خودجوش جهان ایرانی برآمده است؛ گویی که ایرانیان، با همه گوناگونی در قومیت و زبان و شیوه‌های زیست معیشتی و فرهنگی، به جهان خود، همچون مقوله‌ای خود بسنده نمی‌نگریسته‌اند و در برخورد با جهان بیرونی، روی گشاده و نظری بلند داشته‌اند.

ساسانی، بیش از آنکه دستامد فرایندهایی سیاسی بوده باشد، از همگون سازیهای آگاهانه و طبیعی و خودجوش جهان ایرانی برآمده است؛ گویی که ایرانیان، با همه گوناگونی در قومیت و زبان و شیوه‌های زیست معیشتی و فرهنگی، به جهان خود، همچون مقوله‌ای خود بسنده نمی‌نگریسته‌اند و در برخورد با جهان بیرونی، رویی گشاده و نظری بلند داشته‌اند.^۳

بی‌گمان، باز نمود جهان ایرانی و ویژگیهای آن، در نخستین گام، تنها از راه نشان دادن چگونگی و چرایی کاربست واژه «ایران» در منابع مکتوب به جا مانده میسر خواهد بود؛ هر چند این سخن را نمی‌توان، و نباید، به معنای نادیده انگاشتن مدارک باستان‌شناختی و وقایع نگاریهای موجود دانست؛ چرا که در تحلیل نهایی، با همسنجی آن منابع و این مدارک و رویدادها خواهد بود که درک ما از سطح بحثهای صرف زبان‌شناسانه به ژرفای دریافتی تاریخمند، پالایش و افزایش تواند یافت.

اکنون در روشن‌پژوهشهای زبان‌شناختی می‌دانیم که واژه «ایران» Iran، در فارسی میانه Eran، از واژه اوستایی airya- گرفته شده است^۴ که در فارسی باستان ariya- تلفظ می‌شده و برابر است با واژه *arya^۵ در ایرانی باستان که اقوام آریایی / هند و ایرانی از آن برای نامیدن خود بهره می‌گرفته‌اند.^۵

درباره صورت اصلی این واژه، هنوز تردیدهایی به چشم می‌خورد. با این حال، بیشتر آن را برگرفته از صورت جمع اضافی واژه اوستایی airyanam می‌دانند که در حالت مفعولی مفرد به اضافه اصطلاح هندو ایرانی کهن «وئجه» vaējah در فارسی میانه به «ایران وئج» تبدیل شده است:

فارسی میانه Erän-vējah - vaējah airyanðm اوستایی کهن ترین کاربرد واژه «ایران» Erän را در سکه‌های اردشیر یکم، سرسلسله ساسانیان (حك: ۲۲۴-۲۴۰ م) می‌توان یافت. در این سکه‌ها از او چنین یاد شده است:

mzdaysn bgy 'rth tr MLK-'n MLKA 'y (r)'n MNW ct(r) (MN) yzd'n^۶
mazdayasn bay artaxs ahrs ähäns äh erän kë cihr (az) yazadän^۷

مزدیسن بغ اردشیر شاهنشاه ایران که چهر (= نژاد) از

آریایی را به هنگام خویشاوندی شان با دیگر قبایل جنگجو در زمانی می توان یافت که بارو از آن به حدود سالهای ۱۳۰۰ پیش از میلاد در بخش شرقی فلات ایران یاد می کند.^{۱۷} در این فرگرد، همچنین به واژه «اثریه دئینگهوش ائیویشتار» anairy-a-daiñhüs aiwistär برمی خوریم که آشکارا از يك تفکیک قومی خبر می دهد؛ تفکیکی که در بند ۶۸ زامیاد یشت با بهره گیری از ترکیب «اثریه دئینگهوش» anairy-a-daiñhüs بر وجه سرزمینی آن تأکید شده^{۱۸} و در بند ۱۴۳ فروردین یشت نیز با ستایش جداگانه فروهرهای مردان و زنان ياك سرزمینهای ایرانی در مقابل فروهرهای مردان و زنان ياك دیگر سرزمینها رعایت شده است.^{۱۹} از یاد نبریم که در بند ۸۷ یشت اخیر، بر آفرینش «مردمان ایرانی چهار» ciθrðm airyanðm dahyndm از گیومرث پارسا به خواست اهورامزدا تأکید شده^{۲۰} و می دانیم که در فرگرد نخست و نداد هم، از «اثرینم وئجه» که بگذریم، پانزده سرزمین دیگر نیز در شمار آفریده های اهورامزدا یاد شده اند؛ و به این تعبیر، در زمره سرزمینهای آریایی توانند بود.^{۲۱} بدین سان، در روشنان چنین برداشتی، به بندهای ۴، ۱۲-۱۴ یشت ۱۰ (مهریشت)، و بندهای ۳۶ و ۵۶ یشت ۸ (تیر یشت)، و بندهای ۵۸-۵۹ و ۱۱۶-۱۱۷ یشت ۵ (آبان یشت) نظری دوباره می توان افکند:

Yt. 10,4:
miθrðm vouru. gaoyaoitim yazamaide rāmas
ayanðm hus ayandm airyābyō daiñhubyō.^{۲۲}
مهردارنده دشتهای فراخ را می ستاییم که به ممالک
آریایی خان و مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش
بخشد.^{۲۳}

Yt. 10, 12-14:
moiθrðm vouru. gaoyaoitim... jayaurvāñhðm yö
paairyō mainyavö yazatö tarö harçm äsnaoiti
paurvat. naëmat amðsahe hü yat aurvat aspape,
yö paairyö zaranyö. plisö srirā barðsnaava
gðrðwnäiti adät vispðm ädidäti airyö. sayandm
sðvis tö, yahmyasästärö aurva paoiris irā
räzayente yarmya garayö bðrðzantö pouru.
västrāñhð äfdntö θätairö gave frādayente yah-
mya jafra varayö urvāpāñhð histðnte yahmya äpö
navayā pðrðθwi xsaodāñha θwaxsðntes äi katðm

○ متن های اوستایی به ویژه در رابطه با شکل گیری و تداوم خاطرۀ قومی / سرزمینی ایرانیان قابل تأملند. آنها از نقش ارزشمند و تعیین کننده اقوام آریایی در محیط مرگب نژادی / فرهنگی فلات ایران پس از برخورد با اقوام بومی سخن می گویند و کلید واژگان فهم نگرش ایرانیان به زندگی اجتماعی / سیاسی / فرهنگی خویش را در اختیار ما می نهند.

است و در فقرات متعددی از اوستا دیده می شود؛^{۱۶} از جمله در: یشت ۵ (آبان یشت)، بندهای ۷، ۱۰۴؛ یشت ۹ (درواسپ یشت)، بند ۲۵؛ یشت ۱۰ (مهریشت)، بندهای ۱۳-۱۴؛ یشت ۱۷ (اردیشت)، بند ۴۵؛ یشت ۱۹ (زامیاد یشت)، بندهای ۶۶-۶۹؛ یسنا، هات ۹، بند ۱۴؛ و نداد، فرگرد ۱، بندهای ۲-۳، فرگرد ۲، بند ۲۱.

آنچه مسلم است، پیشینه شفاهی این متنها به دوران پیش از شکل گیری حکومتهای متمرکز در سرزمینهای باختری فلات ایران باز می گردد. بنابراین، تلاش برای همپوشی مندرجات آنها با مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حکومتهای ایرانی باختری، از دوران مادها تا ساسانیان، کاری بیهوده خواهد بود و شاید بتوان گفت که به عنوان اسنادی مهم از تمدن ایران خاوری، شایسته توجهند.

درواقع، از چشم انداز این بحث، به نظر می رسد که متن های اوستایی به ویژه در رابطه با شکل گیری و تداوم خاطرۀ قومی / سرزمینی ایرانیان قابل تأملند. آنها از نقش ارزشمند و تعیین کننده اقوام آریایی در محیط مرگب نژادی / فرهنگی فلات ایران پس از برخورد با اقوام بومی سخن می گویند و کلید واژگان فهم نگرش ایرانیان به زندگی اجتماعی / سیاسی / فرهنگی خویش را در اختیار ما می نهند.

در نخستین فرگرد و نداد، حضور فعال قبایل

(آبان‌یشت)، و با توجه به تصریح بر اتحاد سرزمینهای آریایی در یک شهر یاری واحد به همت کیخسرو در بند ۴۹ همین یشت (= آبان‌یشت)، و با توجه به آنچه تاکنون گفته آمد، به این نتیجه‌ی ضمنی می‌توان رسید که «ایرانیان» اقوام گوناگونی را در بر می‌گرفته‌اند که با وجود برخی تفاوت‌های فرهنگی، در زبان و باورهای بنیادینشان هماهنگ بوده‌اند؛ چنان‌که از بیگانگان با تعبیر «مشیا که دژ و چنگهو» *masyāka duzvacaŋho* به معنی «مردم بدزبان» یاد می‌کرده‌اند^{۲۹} و در انجمن ایزدان خود، ایزد «دهیومه» *dahyuma* را به‌عنوان موکل برکت و مایه باروری سرزمین و موجب کامش و رامش ساکنان آن، و به تعبیر لوئیس گری، همچون «ایزدی ملی» در نظر می‌گرفته‌اند.^{۳۰} و اینگونه است که در متنهای ساخته و پرداخته این مردمان، به رغم همه تفاوت‌های ظاهری، افق جغرافیایی و هندسه معرفتی واحدی می‌توان دید.^{۳۱} در این هندسه معرفتی، تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، مفاهیم «فره، راستی، پیمان و عدل»^{۳۲} و بر خور داری از «زبان اهورایی»،^{۳۳} بیشترین پیوند را با «ایرانی بودن» دارند؛ «ایرانی بودن» که در روشنای تاریخ، بر اساس روایت بند ۶۲ کتاب هفتم تواریخ

pourutaḍmca mourum hārōyūm gaomca suxδōm x^v-airizδmca.^{۲۴}

مهر را می‌ستاییم که دارای دشتهای فراخ است... نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فناپذیر تیز اسب در بالای کوه‌ها برآید، نخستین کسی که با زینتهای زرین آراسته از فراز [کوه] زیبا سر بدر آورد، از آنجا [آن مهر] بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند، آنجایی که کوه‌های بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان موجود است، آنجایی که دریاها عمیق و وسیع واقع است، آنجایی که رودهای پهن قابل کشتی‌رانی با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به سوی مروهرات به سوی سغدگو و خوارزم شتابد.^{۲۵}

مضمون «سرزمینهای ایرانی» را در تیریشیت نیز می‌توان دید؛ نخست، آن هنگام که مردم خواستار باران و چشم به راه طلوع تیشتر، ستاره‌ی رایومند فرمند، از خود می‌پرسند:

Yt. 8, 36:

kaḍa airyā daiŋhävō huyävō huyäiryā bavānti?^{۲۶}

آیا سرزمینهای آریایی از سالی خوش بر خوردار خواهند بود؟

و دیگر آنگاه که با تقدیم پیشکش در خورد، و ستایش و نیایش سزوار به تیشتر، پاسداری از سرزمینهای آریایی در برابر پیتاری اهریمن و یورشهای دشمن را خواستارند:

Yt. 8, 56:

nōit, iθra airyā daiŋhävō frashyāt haēna, nōit vōiŋna, nōit pama, nōit kapastis, nōit haēnyō raθō, nōit uzgδrδptō drafso.^{۲۷}

به سرزمینهای آریایی نه سپاه دشمن راه یابد، نه سیل، نه [بیماری] جرب، نه کبست،^{۲۸} نه گردونه دشمن و نه درفشهای افراشته.

بدین‌سان، با توجه به تأکید بند ۶ همین یشت (= تیریشیت) بر اینکه آرش بهترین تیرانداز «آریاییان» است و با توجه به خواهش جاماسپ از آنهایتا برای پیروزی بر سپاه دروندان دیوپرست، همانند «همه آریاییهای دیگر» در بندهای ۶۸ و ۶۹ یشت ۵

○ در پی به قدرت رسیدن هخامنشیان، نخستین کار بست‌های مشخص‌واژه «آریا» رخ می‌نمایاند و «ایرانی بودن» می‌رود که حدود معنایی خود را در گستره روشنی از تاریخ بیابد؛ گستره‌ای که سالهای ۵۲۰ تا ۳۳۸ پیش از میلاد را در می‌نوردد؛ به فرهنگ و تمدن ایران باختری تعلق دارد و با فرهنگهای ایلامی و اورارتویی و لودیایی و یونانی تماسی نزدیک دارد؛ همچنان‌که با فرهنگهای کهن بین‌النهرینی نیز در پیوند است و میراث بر آنهاست.

در منشور مشهور خود از «آریا»، «پارسیان» و «اهورامزدا» نامی به میان نیاورده است.^{۳۶} بسا که علت این امر را در سیاست دینی او بتوان بازجست و تعبیر کرد؛^{۳۷} چرا که کوروش، شاه بابل نیز هست و طبیعی می نماید که در منشور خود، خط بابلی را به کار برد و با عبارت پردازی های متداول در سنت بابلی، از سنت نوشتار ایرانی فاصله بگیرد.^{۳۸} هر چند که از گزارش های آریان^{۳۹} و استرابون^{۴۰} برمی آید که در نویکند آرامگاه او در پاسارگاد، بر بنا نهادن شاهنشاهی پارسیان به دست وی تصریح شده بوده است. ناگفته نماند که به علت محدودیت کاوش های باستان شناختی در دستیابی به چنین نویکنندی، در سخن مورخان یاد شده با احتیاط و به تأمل باید نگریم. البته، این سخن بدان معنا نیست که کوروش خود را شاه پارسیان نمی دانسته است؛ چرا که دست کم در نویکندهای CMA و CMb و CMc پاسارگاد، روی ستونهای کاخهای S و P و در بالای سرفرشته بالدار کاخ R و روی چینهای لباس کوروش در درهای ورودی کاخ P آمده است:

CMa: adam: Kūrus: xsāyaθiya: Haxāmanis iya^{۴۱}

من کوروش هستم، شاه هخامنشی.

CMb: Kūrus: xsayaθiya: vazraka: Kabūjiya hyä:
xsāyaθiyahyā:puça: Haxāmanis iya: θātiy:
yaθä... akutä...^{۴۲}

کوروش: شاه بزرگ، پسر کمبوجیه، شاه هخامنشی.

او گفت: وقتی... ساختم....

CMc: Kūrus: xsāyaθiya: vazraka: Haxāmani siya.^{۴۳}

کوروش، شاه بزرگ، هخامنشی.

در باره اصالت این نویکندها، بحث های فراوانی در گرفته است و بیشتر تلاش شده که آنها را بر ساخته داریوش بدانند.^{۴۴} این رأی بر فرضیه ابداع خط میخی توسط داریوش اول (حك: ۵۲۲-۴۸۶ ق.م) استوار است و بر این گمان اصرار می ورزد که قصر P به هنگام درگذشت کوروش هنوز به پایان نرسیده و داریوش آن را به اتمام می رساند و نویکند CMA را در آن حك می کند. با این حال، پرسش های لوكوك در این زمینه، دست کم در

○ برخلاف نظر امیل بنونیست و ژرژ دومزیل که اقوام هند و اروپایی زبان را در طبقه بندی سه گانه عمودی جامعه بررسی می کنند، دست کم در نویکندهای هخامنشی آشکارا چنین نیست. البته، این سخن را به معنای ناپیدایی یکسره سه گانه نگری هند و اروپایی باستان نمی توان گرفت؛ چرا که در نویکند دیوار جنوبی صفة تخت جمشید، داریوش برای حمایت از مردمش در برابر «سپاه دشمن و قحطی و دروغ» از اهورامزدا یاری می طلبد که آن را با طبقات «جنگاوران و کشاورزان و دینمردان» می توان مطابقت داد.

هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) گویا نخستین بار برای مادها به کار رفته است.^{۳۴} پژوهش های جدید نیز با بهره گیری از متنهای کهن یونانی و لاتینی و با توجه به دستاوردهای زبان شناختی، از حضور اقوام ایرانی در قلمرو مادها یاد کرده و مهمترین وجه تمایز آنها با ایرانیان ساکن در این قلمرو را در زبانشان بازجسته اند؛^{۳۵} و شاید بتوان گفت که تعبیر «فرمادی» madaparna در الواح ایلامی تخت جمشید نیز به این گروه از مادان ایرانی شده، به ویژه از نظر زبانی، اختصاص داشته است.

در پی به قدرت رسیدن هخامنشیان، نخستین کاربست های مشخص واژه «آریا» رخ می نمایاند و «ایرانی بودن» می رود که حدود معنایی خود را در گستره روشنی از تاریخ بیابد؛ گستره ای که سالهای ۵۲۰ تا ۳۳۸ پیش از میلاد را درمی نوردد؛ به فرهنگ و تمدن ایران باختری تعلق دارد و با فرهنگ های ایلامی و اورارتویی و لودیایی و یونانی تماسی نزدیک دارد؛ همچنان که با فرهنگ های کهن بین النهرینی نیز در پیوند است و میراث بر آنهاست.

در باره شاهان هخامنشی، می دانیم که کوروش بزرگ

«خشایشیه» xsäyaθiya به معنی «شاه» است. اکنون می‌دانیم که صورت کهن این واژه، به احتمال، *xsäyntyā* بوده و همراه با واژه «خشثره» xsaθra ریشه واحدی داشته‌اند.^{۴۸} با پیجویی تحول گروه آوایی ty در سانسکریت و ایرانی باستان و با مقایسه این تحول آوایی در واژه‌ای به معنی «راست» در این زبانها،^{۴۹} درمی‌یابیم که واژه xsäyaθiya به فارسی باستان تعلق ندارد؛ چه، در این صورت شکل *xsäyasiya* را می‌داشتیم.^{۵۰} در عین حال، با توجه به تعلق زبان اوستایی به ایران شرقی، می‌توان گفت که واژه مورد بحث ما منشأی مادی دارد که در این حالت، از رفتار زبان اوستایی برخوردار بوده است.^{۵۱} دیگر واژه کتیبه‌ها CMB و CMC نیز «وزر که» vazraka به معنی «بزرگ» است که با واژه xsäyaθiya به کار رفته است و گل ترکیب، وام گرفته از زبان مادی است.^{۵۲}

گفتنی است که وام‌گیری از واژگان مادی را در دیگر نویکندهای هخامنشی نیز می‌بینیم؛ چنان که از حضور این واژه‌ها در عبارتهای معمولی مانند aspa به معنی «اسب»، و عبارتهای دینی و اخلاقی مانند zūra به معنی «شر» (DB, 63) و -patizbay به معنی «ممنوع کردن از راه اعلام نمودن» (XPh, 5)،^{۵۳} و نام اقوامی مانند Zranka به معنی «درنگیها»^{۵۴} به گسترده‌گی می‌توان سراغ گرفت. از میان واژگان سیاسی مادی هم، vispazana به معنی «(مردمان) از همه تبارها» (DZe, 2; DSe, 2) و DNa, 2) paruvzana «(مردمان) با تبارهای بسیار» (D²ha, 2; XPb, 2) از بسامد بالایی برخوردارند؛^{۵۵} و از همه شگفت‌تر آنکه نام قوم پارس، یعنی Pärša نیز خاستگاهی مادی دارد.^{۵۶}

درنگ در نقش برجسته‌های تخت جمشید نیز تأیید دیگری تواند بود بر اینکه هخامنشیان، خود را ادامه‌دهنده راه مادها می‌دانسته‌اند یا دست کم بر این مدعا بوده‌اند. با این حال، آنها در ادامه سیاست جهانی کردن حکمرانی خویش، در نویکندهای خود از زبانی تلفیقی بهره گرفته‌اند؛ چنان که باگرته‌برداری از زبان بابلی عنوان xsäyaθiyänäm xsäyaθiya به معنی «شاه شاهان» را به کار می‌گیرند،^{۵۷} و حتی در اسامی آنها نیز پذیرش گونه‌های گویشی برای نامهای خاص را

نگاه اول، تأمل بر انگیز می‌نمایند.^{۴۵} به نوشته او برای اثبات اینکه کوروش به نگارش نویکند و بر جای نهادن امضای خود بر بناهای ساخته‌اش اصراری نداشته، محملی نداریم. چرا که این کار از سوی یک پادشاه طبیعی می‌نموده است. افزون بر این، داریوش برای انجام چنین کاری چه دلایلی می‌توانسته است داشته باشد؟ و در مقام جانشین کوروش، چرا با نگارش این نویکندها در صدد احترام گذاشتن به کوروش بوده است، حال آنکه در نویکندهای شخصی خود، تبار خویش را در ستایش و تمجید شاخه کهنتر خاندان هخامنشی (از نسل آریارمنه و ارشامه) به دست می‌دهد (DB2؛ کتیبه داریوش در بیستون، بند ۲)؟ و سرانجام آنکه، هر گاه بپذیریم که او کاخهای پاسارگاد را به پایان رسانده است، می‌توان پرسید که چرا با نگارش نویکندی در آن، به خودستایی نمی‌پردازد.

اشاره شد که سخن لو کوک در نگاه نخست پذیرفتنی می‌نماید. اما، نباید از یاد برد که ارائه تبار شخصی داریوش در نویکندهایش، لزوماً به معنای تلاش او برای زدودن خاطره کوروش نبوده است. به‌ویژه که اکنون می‌دانیم که دیگر جانشینان او نیز هرگز در این راه نمی‌کوشند؛ و حتی به خلاف چنین برداشت یکسونگری، شهریاران هخامنشی تا به فرجام کارشان، در پاسارگاد دیهیم شاهی بر سر می‌نهادند و به رغم انتقال پایتخت سیاسی به تخت جمشید در روزگار داریوش اول، هم او و هم جانشینانش در بزرگداشت مزار کوروش و در پاسداشت پاسارگاد به عنوان تختگاه مذهبی، از چیزی فروگذار نمی‌کرده‌اند.^{۴۶}

به هر حال، نویکندهای بر جای مانده به نام کوروش، با وجود آنکه بودن واژگان و کوتاهی سخن، دست کم در حوزه بحث ما، نکته‌های قابل تأملی در بردارند. با این نویکندها، برای نخستین بار به زبانی برمی‌خوریم که به اندک زمانی، زبان ادبی و فرهنگی همه سرزمینهایی می‌شود که اقوام ایرانی در آنها می‌زیسته‌اند و زبانهای ایرانی در آنها رایج بوده است.^{۴۷} افزون بر این، خاستگاه مادی دو واژه مهم سیاسی در این نویکندها، برای نشان دادن چگونگی بهره‌گیری هخامنشیان از اصطلاحات سیاسی مادها، دستمایه مناسبی است. نخستین واژه،

شاهدیم.^{۵۸}

A^2Ha و شوش (A^2Sd , A^2Sa) و اردشیر سوم در تخت جمشید (A^3Pa) نیز به چنین واژه‌ای بر نمی‌خوریم.^{۶۴} این در حالی است که واژه *dahyu* بیشتر با واژه *vispazana* (برای نمونه: 2, DNa) یا *paruvzana* به معنی «از همه تبارها» و «باتبارهای متعدد» مشخص شده است که جزء دوم آنها، یعنی *zana* به معنای «تبار» نیز تواند بود و می‌دانیم که در زبان اوستایی هم واژه *zantu* که بر «قبیله» اطلاق می‌شود از همین ریشه گرفته شده است؛ اما در فارسی باستان این اصطلاح را با یک مرتبه لغزش بر «طایفه» می‌توان اطلاق کرد.^{۶۵} این مسئله را درباره واژه *dahyu* هم شاهدیم که در زبان اوستایی بر آریاییها و غیر آریاییها به یکسان اطلاق می‌شود، اما در نویکندهای هخامنشی با تحدید معنا، مترادف «قبیله» به کار می‌رود.^{۶۶} سرانجام به «آریایی» می‌رسیم که به ظاهر برای طبقه برتر اجتماعی به کار می‌رفته و «خاندان و طایفه و قبیله» را در بر می‌گرفته است. این گستردگی معنایی، نشان می‌دهد که واژه مزبور بر اقوام مادی و دیگر اقوام ایرانی زبان هم قابل اطلاق بوده است؛^{۶۷} و به دلیل سازمان حکومتی هخامنشیان، آن را هم شأن واژه *xsaça* می‌توان دانست که برای اطلاق به مراتب بالای اجتماع به کار می‌رفته است. افزون بر این، در متن ایلامی نویکنده داریوش در بیستون (DB, 62) هم شاهدیم که اهورا مزدا، «ایزد آریاییها» خوانده شده است، نه ایزد قبیله پارس؛^{۶۸} آن هم در حالی که نویکنده داریوش در دیوار جنوبی صفة تخت جمشید (DPd) به صراحت بر گرامیداشت قوم پارس تأکید کرده و از اهورا مزدا برای پشتیبانی از این قوم یاری طلبیده است.^{۶۹} و در سمت راست همین نویکنده (DPe) حمایت از سپاه پارس، مایه آرامش خاطر و بر آورنده شادی زوال ناپذیر دانسته شده است.^{۷۰}

بدین سان، می‌بینیم که برخلاف نظر امیل بنونیست و ژرژ دومزیل که اقوام هند و اروپایی زبان را در طبقه بندی سه گانه عمودی جامعه بررسی می‌کنند،^{۷۱} دست کم در نویکندهای هخامنشی آشکارا چنین نیست. البته، این سخن را به معنای ناپیدایی یکسره سه گانه نگری هند و اروپایی باستان نمی‌توان گرفت؛ چرا که در نویکنده دیوار جنوبی صفة تخت جمشید (DPd, 2)، داریوش برای حمایت از مردمش در برابر «سپاه دشمن و قحطی و

سرانجام، از مسئله تبار کوروش در نویکنده CMb یاد کرد: «پسر کمبوجیه... هخامنشی». این تبارشناسی، هر گاه به همین شکل تفسیر شود، «هخامنشی» بودن را در سلسله مراتب اجتماعی، به معنی «خاندان» در نظر خواهد گرفت؛ حال آنکه در روشنان نویکنده داریوش در نقش رستم (DNa)، معنای دقیق تری از آن در اختیار داریم. در دومین بند این نویکنده، داریوش، خود را چنین معرفی کرده است:

adam: Dārayavaus: xsāyaθiya: vazraka:
xsāyaθiyānām: xsāyaθiya: dahyūnām: vis-
pazanānām: xsāyaθiya: ahyāyā: būmiyā: vaz-
rakāyā: dūraiapiy: Vistāspahyā: puça:
Haxāmanisiya: Pārsa: Pārsahyā: puça: Ariya:
Ariya. ciça.^{۵۹}

من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان از همه تبارها، شاه در این زمین بزرگ تا دور دست، پسر و پشتاسیه، هخامنشی، پرسی، پسر پرسی، آریایی از نژاد آریایی.

این بند، به تعبیر پی‌یر لو کوک، ما را با طبقه بندی افقی نظام اجتماعی بر مبنای اصل و نسب آشنا می‌کند.^{۶۰} در این طبقه بندی، با چهار مرتبه به این شرح مواجهیم: داریوش در نخستین مرتبه، خود را «پسر» و پشتاسیه می‌خواند که به خاندان نزدیک اشاره دارد که در فارسی باستان با واژه *viθ* مشخص می‌شود.^{۶۱} مرتبه سوم نیز «پرسی» است که به *dahyu* یا قوم مربوط است و در نویکندهای دیگر نیز دیده می‌شود.^{۶۲} مرتبه دوم، یعنی «هخامنشی» به احتمال به عنوان واسطه «خاندان» و «قوم» به کار می‌رفته است؛ با این حال در فارسی باستان برای اطلاق بر این مرتبه واسطه، واژه‌ای نداریم؛^{۶۳} و در نویکندهای کوروش بزرگ (CMc, CMb, CMa) و داریوش در تخت جمشید (DPe, DPb, DPa) و شوش (DSf, DSd, DSb, DSa, DSm, DSk, DSj, DSi, DSg) و خشایارشا در الوند (XE) و تخت جمشید (XPa)، و (XPk, XPj, XPh, XPf, XPe, XPd, XPC, XPb) و شوش (XSc) و وان (XV) و اردشیر اول در تخت جمشید (A^1Pa) و داریوش دوم در همدان (D^2Ha) و شوش (D^2Sa) و اردشیر دوم در همدان (A^2Hc)

H. Guntert, *Der Arische Weltkönig und Heiland*, Halle, 1923, ss. 79 ff; P. Thieme, *Der Fremdling im Rgveda, Ein Studie über die Bedeutung der worte Ari, Ary, Aryaman and Ārya*, Leipzig: ADMG, XXIII/2, 1938; G. Dumézil, "La Préhistoire des flamines magueurs", *Revue de l'Histoire des Religions*, 62, Tome 124, 1941, pp.36 ff; Idem, *Le troisième souverain, essai sur le dieu indo-iranien Aryaman*, Paris: G-P. Maisonneuve, 1949, pp. 101-127; Idem, *Les dieux souverains des Indo-Européens*, Paris: Gallimard, 1977, pp. 231-251; H. Bailey, "Iranian arya-and daha", *Transactions of the Philological Society*, 1959, pp. 71-115; E. Benveniste, *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, Paris, 1969, I, pp. 370-373; O. Szemerényi, Szemerényi, "Studies in the Kinship Terminology of the Indo-European Languages, with Special References to Indian, Iranian, Greek and Latin", *Acta Iranica*, vol. 16, 1977, pp. 125-149; G. Gnoli, *The Idea of Iran*, Roma: Is. M.E.O, 1989, pp. 30 ff; M. Mayrhofer, *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen* (A Concise Etymological Sanskrit Dictionary): Heidelberg: Carl Winter. Uni, 1956, s. 79;

برای نمونه‌ای از پژوهش‌های ایرانی نك: امان‌الله قرشی، ایران نامک، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۰ ش، صص ۹۴-۱۰۴.

۶. داریوش اکبرزاده، کتیبه‌های پهلوی، تهران: انتشارات پازینه، ۱۳۸۱ ش، صص ۶۸، شماره ۱.

۷. همان.

8. M. Back, "Die sassanidischen Staatsinschriften", *Acta Iranica*, vol. 18, 1978, p. 281; Philippe Gignoux, *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*, London: Corpus Inscriptionum Iranicarum- Supplementary Series, 1972, p.9.

داریوش اکبرزاده، کتیبه‌های پهلوی اشکانی، تهران: انتشارات پازینه، ۱۳۸۲ ش، صص ۱۰؛ سعید عریان، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲ ش، صص ۲۹.

۹. اکبرزاده، همان؛ عریان، همان.

۱۰. درباره‌ی یشتهای کهن نك:

H. Lommel, *Die Yas t's des Avesta*, Göttingen, 1972, ss.1-6; I. Gershevitch, "Old Iranian Literature", *Handbuch der Orientalistik Iranistik*, 2, Leiden, 1968, p.21; Prods Oktor Skjaervø, "Hymnic Composition in the Avesta", *Sprache*, 36, 2, 1994, p. 200.

۱۱. یشت ۱۸ (اشتاد یشت)، بندهای ۵، ۷، ۸. این یشت به احتمال بر ساخته عهد ساسانی است.

دروغ» از اهورامزدا یاری می‌طلبید^{۷۲} که آن را با طبقات «جنگاوران و کشاورزان و دینمردان» می‌توان مطابقت داد.^{۷۳}

فارسی باستان اوستایی

Viθ	«(پسر)»	dðmäna	«(خاندان)»
zana	«(هخامنشی)»	vis	«(طایفه)»
dahyu	«(پارسی)»	zantu	«(قبیله)»
xs açā	«(آریایی)»	dahyu	«(قوم)»

طبقه‌بندی افقی مراتب اجتماعی در متون اوستایی^{۷۴} و نویکندهای هخامنشی بر اساس نظر لو کوک^{۷۵}

یادداشت‌ها

۱. نویکنند nevikand واژه‌ای است که زنده‌یاد یحیی ماهیار نوایی برای «کتیبه» یا «سنگ نبشته» که دو برابر نهاد واژه Inscrition اند، پیشنهاد کرده است. نك: «نویکنند-نگار کند»، ماهنامه چیستا، سال دوم، شماره ۱۴، تهران، آذر ۱۳۶۱ ش، صص ۲۳۸-۲۳۷.

2. Iranization

۳. هرودوت نیز بر این نکته تأکید می‌کند (نك: تواریخ، ۱، بند ۱۳۵). Herodotus, *The Histories*, Translated by Aubery de Selincourt, London: Penguin, 1959.

۴. می‌دانیم که در زبان اوستایی، واژه ایرانی باستانی *arya به دلیل اعمال قاعده همگون‌سازی (assimilation) با افزودن يك i پیش از r به دلیل وجود نیمه مصوت y بعد از r به صورت airya تلفظ می‌شده است. مراجعه به واژگان برگرفته فارسی میانه از زبان اوستایی نیز نشان می‌دهد که در همه حال، پسوند -ya- از واژه‌های اوستایی حذف و ai گاه به ē تبدیل می‌شده است. بدین سان، واژه airya اوستایی در فارسی میانه به صورت ēr می‌آمده است. برای چند نمونه دیگر نك:

mēnu-k فارسی میانه → mainyav- اوستایی → *manyu* ایرانی باستان

dēh فارسی میانه → daiñhav- اوستایی

martiav- اوستایی → martiya- فارسی میانه

نك: مهری باقری، واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۰ ش، صص ۴۴-۴۵؛

Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: Walter de Gruyter & Co, 1961, ss.681, 1136-1139, 1148-1150.

۵. واژه *arya مرگب است از دو جزء: ۱. ریشه فعلی *ar پیشوند *ya- که پس از اتصال به ریشه فعل، از آن ریشه اسم و صفت می‌ساخته و یا بدان امکان و قابلیت عملی می‌بخشیده است. نك:

Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, op.cit, s. 183.

برای معانی پیشنهادی واژه-arya نك:

27. *Ibid*, p. 27.
۲۸. «کبست» را در فرهنگهای فارسی برابر «حَنْطَل» یا «هندوانه اوجهل» آورده‌اند که گیاهی است زهر آگین. در اینجا به معنی نوعی بیماری همه‌گیر در زمان جنگ است. نک:
- H. Reichelt, *Avesta Reader*, op.cit, p. 225: Kapastay.
۲۹. برای نمونه نک: یشت ۸ (تیر یشت)، بند ۵۱؛ وندیداد، فرگرد ۱۳، بندهای ۲، ۶، فرگرد ۱۸، بند ۱۵.
- گفتنی است که در بند ۶۳ یشت ۱۹ (زامیاد یشت) نیز آمده که افراسیاب پس از ناتوانی در دستیابی به فرّ ایرانی، هرزه درایانه زبان به دشنام می‌گشاید:
- iθe iθa yaθna avaθe iθa yaθna ahmāi ävöya iθa yaθna ahmāi (H. Reichelt, *Avesta Reader*, op. cit, p. 35).
- اکنون اکنون اینچنین اف بر این، اینچنین اف بر این.
- [ترجمه این قطعه را به همسر و همکار فرزانه نامو ملیحه کرباسیان و امدارم. از او سپاسگزارم.]
- در بند ۳۰ یشت ۹ (درواسپ یشت) از اژدها نژادان و دیویسنان سرزمینهای آریایی یاد شده است و در یشت ۳ (اردیبهشت یشت) نیز شاهدیم که امشاسپند اردیبهشت به یاری ائیر یمن که بزرگترین و بهترین و زیباترین و قوی‌ترین و محکم‌ترین و پیروزمندترین و درمان‌بخش‌ترین کلام ایزدی و نماد محبت و همبستگی آریایی است، اژدهانژادان و دیویسنان را هزاران هزار برمی‌اندازد.
30. L.H. Gray, *The Foundations of the Iranian Religions*, Bombay: JCOI, 1925, p. 142.
۳۱. همگونی ذاتی افق جغرافیایی مهر یشت و زامیاد یشت و وندیداد، برغم همه تفاوت‌هایشان، مورد تأکید نیولی نیز هست. نک:
- G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, op.cit, ch.4.
۳۲. برای تفسیرهای کلاسیک از مفهوم «فرّه» نک: محمد معین، *مزدیسنا و ادب پارسی*، پیشین، ج ۱، صص ۴۱۲-۴۲۴؛
- H.W. Bailey, *Zoroastrian problems in the ninth - century books*, Oxford: Oxford University Press, 1971, pp.1-78;
- برای نقدی کوتاه بر آراء بیلی نک:
- G. Widengren, *Les religions de l'Iran*, trad. par L. Jospin, Paris: Payot, 1968, pp. 75-77, 307-308;
- و برای بحث‌های واژه‌شناختی و گونه‌شناسی آن در متن‌های کهن ایرانی، نک: فتح‌الله مجتبابی، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲ ش، صص ۸۱-۹۵؛ زهره زرشناس، «عناصری از يك قصه سغدی مانوی»، جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانه شرقی، به کوشش ویدا نداف، تهران: انتشارات فروهر، ۱۳۸۰ ش، صص ۱۴۳-۱۴۹؛
- زرشناس در مقاله دیگری، از گسترده‌گی معنای این مفهوم در زبان سغدی، بحث ارزنده‌ای می‌کند. نک: «دگرگونی مفهوم فرّ در
۱۲. یشت ۸ (تیر یشت)، بند ۶.
۱۳. یشت ۵ (آبان یشت)، بند ۶۹.
۱۴. یشت ۱۳ (فروردین یشت)، بند ۸۷.
۱۵. یشت ۵ (آبان یشت)، بندهای ۴۹، ۵۸، ۱۱۷؛ یشت ۱۰ (مهر یشت)، بند ۸۷؛ یشت ۱۳ (فروردین یشت)، بند ۱۴۳؛ یشت ۱۹ (زامیاد یشت)، بندهای ۵۶، ۶۹؛ وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۳۹.
۱۶. برای آراء موجود درباره محل «ایران ویج» در شماری از مهمترین پژوهش‌ها نک:
- J. Marquart, *Erän ahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Berlin, 1901, p. 155; E. Benveniste, "L'Éran-vezet l'origine légendaire des Iranien", *BSOS*, vol.7, 1933-1935, pp. 265-274; G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples: IUO, 1980, pp. 227 ff; Idem, *The Idea of Iran*, op. cit, pp-38 ff; H. Humbach, "A Western Approach to Zarathustra", *JCOI*, vol. 51, Bombay, 1984, pp. 24-28;
- در زبان فارسی نک: محمد معین، *مزدیسنا و ادب پارسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش، ج ۱، صص ۸۲-۷۹؛ ابراهیم پورداود، یسنا، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۰ ش، صص ۵۲-۳۳؛ امان‌الله قرشی، ایران نامک، پیشین، صص ۱۸۵-۱۴۹.
17. T. Burrow, "The Proto- Indoaryans", *JRAS*, 1973, pp. 123, 125, 128, 139.
۱۸. در این بند می‌خوانیم:
- [هیرمند را یومند فرّه‌مند]... چندان فرّه کیانی در اوست که می‌تواند همه سرزمینهای آئیران را بر کند و در خود فرو برد.
- به نقل از: جلیل دوستخواه، اوستا، نامه مینوی زرتشت، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰ ش، ج ۱، صص ۴۹۸-۴۹۷.
۱۹. نک: چنگیز مولایی، بررسی فروردین یشت، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۸۲ ش، صص ۸۲-۸۳، ۱۱۴.
۲۰. همان، صص ۱۰۳-۶۳.
۲۱. درباره اختلاف نظر در تعیین محل این سرزمینها نک:
- G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, op.cit, ch.3.
22. I. Gevshvitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge: Cambridge University Press, 1959, p. 74.
۲۳. به نقل از: ابراهیم پورداود، یشت‌ها، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷ ش، ج ۱، صص ۲۵-۴.
24. I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, op. cit, pp. 78-80.
۲۵. به نقل از: ابراهیم پورداود، یشت‌ها، پیشین، ج ۱، صص ۲۹-۴۳۱.
26. H. Reichelt, *Avesta Reader*, Berlin: Walter de Gruyter & Co, 1968, p. 26.

۳۷. دربارهٔ سیاست دینی کوروش به‌عنوان نمونه‌نک:
H. S. Nyberg, "Das Reich der Achämeniden", **Historia Mundi**, III, Berlin-München, 1954, ss. 67 ff; J. Duchesne-Guillemin, "Religion et politique, de Cyrus a Xernès", **Bulletin of the Iranian Culture Foundation**, vol.1, part.1, 1969, pp. 56-57.
38. Pierre Lecoq, **Les inscriptions de la Pers achéménide**, Paris: Gallimard, 1997, p. 54.
39. Arrian, **Anabasis Alexander**, trans. by E. I. Liff Robsoni, London, 1954, VI, 29, 4-11.
40. Strabon, **Geography**, tran. by Horace L. Jones, XV, 3.7.
41. R. G. Kent, **Old Persian**, New Haven: American Oriental Society, 1961, p.116.
42. **Ibid**, p.116.
43. **Ibid**.
۴۴. برای آگاهی از برخی نظرها در این باره، در زبان فارسی، نک: ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۲۲؛ کامیار عبدی، «پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی»، پایتخت‌های ایران، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، ۱۳۷۴ ش، صص ۱۶۴-۱۶۵؛ مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ترجمهٔ همایون صنعتی‌زاده، تهران، ۱۳۷۵ ش، ج ۲: هخامنشیان، ص ۹۵.
45. Pierre Lecoq, **les inscriptions de la Pers achéménide**, op.cit, p.81.
۴۶. این نکته را و ام‌مدار گفتگو با دوست ایرانشناس و دانشورم جناب آقای شاهرخ رزمجو در تابستان ۱۳۸۵ شمسی در مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی لندن (SOAS) هستیم.
۴۷. استرابون با یادکرد «آریانه» Ἀριανη به‌عنوان سرزمینی که از پارتیا و سرزمین مادها و پارسها تا باکتریای و سغدیان گسترده بوده و مردمانش به‌زبانی کمابیش یکسان سخن می‌گویند، سند روشنی در اختیار ما نهاده است و طرفه آنکه سخن او را دیودوروس سیکولوس نیز در بیبلوتکا هیستوریکای خود تأیید می‌کند. نک:
Strabon, **Geography**, tran. by Horace L. Jones, XV, 2,8; Diodorus Siculus, **The Library of History**, I, 94, 2; II, 37,6.
- برای بررسی بیشتر در این باره نک:
G. Gnoli, "Airyö. ayana", **RSO**, 41, 1966, pp.67-75; Idem, **Zoroaster's Time and Homeland**, op.cit, pp. 140 ff; Idem, "Le dieu des Arya", **Studia Iranica**, vol. 12, 1983, pp.19 ff.
48. P. Lecoq, **Les inscriptions de la Pers achéménide**, op.cit, p. 47.
49. Sans. satya; Av. haθya; OP. hasiya.
50. P. Lecoq, **Les inscriptions de la Pers achéménide**, op.cit, p. 47.
- نوشته‌های سغدی، فرهنگ (ویژهٔ زبان‌شناسی)، سال چهاردهم، شماره‌های ۳۸-۳۷، تهران-بهار-تابستان ۱۳۸۰ ش، صص ۳۸۹-۴۰۳.
- ابوالعلاء سودآور هم از برآیندهای سیاسی این مفهوم در ایران باستان و بازتاب در دوران اسلامی، بحث شایسته‌ای دارد. نک: فرّۀ ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ ش.
- برای خلاصه‌ای از تفسیرهای متنوع ایران‌شناسان در این زمینه نک:
Bruno Jacobs, "Das Chvarnah. Zum Stand der Forschung", **Mitteilungen der Deutschen Orientalgesellschaft zu Berlin**, Berlin, 1987, n°119, ss. 215-248; G. Gnoli, "On Old Persian Farnah", **Acta Iranica**, vol. XXVIII, Leiden: E. J. Brill, 1990, pp. 83-92.;
- و سرانجام، برای تفسیری روزآمد از این مفهوم، به‌ویژه در بازایی بسامد معنایی‌اش در برخی آثار متعلق به دوران اسلامی تمدن ایرانی، آن‌ها با خوانشی تاریخ‌پردازانه و شاید هم رماتیک!، نک: جواد طباطبایی، **خواجیه نظام‌الملک**، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵ ش، صص ۱۳۲-۱۷۲.
- دربارهٔ پیمان نیز، برای نمونه نک:
Shaul Shaked, "Mihr the judge", **Jerusalem Studies in Arabic and Islam**, vol.2, 1980, pp. 1-31; Wolfgang Lentz, "The Social Functions of The Old Iranian Mithra", **W.B. Henning Memorial Volume**, eds. by M. Boyce & I. Gershevitch, London: Lund Humphries Publishers Limited, 1970, pp. 245-255.
۳۳. دربارهٔ «زبان اهورایی» و «زبان دیوی» نک:
Antonio Panaino, "A daëvic speech (Yt. 19.57, 60, 63)", **Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies**, ed. by N. Sims. Williams, Wiesbaden: SIE, 1998, pp. 71-78.
۳۴. «در گذشته، همهٔ مادها را آریایی Aptoi می‌خواندند». گفتنی است که هرودوت در دوران خشایارشا (حك: ۴۸۶-۴۶۵ ق.م) و اردشیر یکم (حك: ۴۶۵-۴۲۵ ق.م) می‌زیسته و سخن او تنها از جهت ارتباطی که با مادها دارد شایستهٔ توجه است؛ چرا که پیش از او، چنان که خواهیم دید، واژهٔ «آریایی» در نویکندهای شاهان هخامنشی بارها به کار رفته است.
۳۵. نک: مهرداد ملک‌زاده، «مادهای ایرانی زبان و مادهای انیرانی زبان»، یاد بهار، به کوشش علی محمد حق‌شناس، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۶ ش، صص ۴۸۵-۵۱۲، به‌ویژه صص ۴۹۹، ۵۰۷-۵۱۱.
- در این زمینه، همچنین به سخن هرودوت در بند ۱۰۱ کتاب اول تواریخ می‌توان اشاره کرد که در میان شش قبیلهٔ مادی از «آریز تیان» Ap- یعنی «قبیلهٔ آریاییان» نام می‌برد و آنها را با این نام از سایر قبایل tsautt جدا می‌کند.
۳۶. برای ترجمه و تفسیر این منشور نک: **Acta Iranica**, vol.2.

Idem, *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, op.cit, I, pp. 293-319.

75. P. Lecoq, *Les inscriptions de la Pers achéménide*, op.cit, p. 170.

منابع

اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۱)، کتیبه‌های پهلوی، تهران: انتشارات پازینه.

اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۲)، کتیبه‌های پهلوی اشکانی، تهران: انتشارات پازینه.

باقری، مه‌ری (۱۳۸۰)، *واج شناسی تاریخی زبان فارسی*، تهران: نشر قطره.

پورداد، ابراهیم (۱۳۴۰)، یسنا، تهران: انتشارات ابن سینا.

_____ (۱۳۷۷)، *یشت‌ها*، تهران: انتشارات اساطیر، ج ۲.

دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰)، *اوستا، نامه‌مینیوی زرتشت*، تهران: انتشارات مروارید.

زرشناس، زهره (آ ۱۳۸۰)، «عناصری از يك قصه‌سغدی مانوی»، *جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانه شرقی*، به کوشش ویدا نداف، تهران: انتشارات فروهر، صص ۱۴۳-۱۴۹.

_____ (ب ۱۳۸۰)، «دگرگونی مفهوم فرّ در نوشته‌های سغدی»، *فرهنگ (ویژه‌زبان‌شناسی)*، سال چهاردهم، شماره‌های ۳۷-۳۸، تهران، بهار-تابستان ۱۳۸۰ ش، صص ۳۸۹-۴۰۳.

سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴)، *فره‌ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، تهران: نشر نی.

طباطبایی، جواد (۱۳۷۵)، *خواجه نظام‌الملک*، تهران: انتشارات طرح نو.

عربان، سعید (۱۳۸۲)، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰)، *ایران نامک*، تهران: انتشارات هرمس.

ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۶۱)، «تویکند-نگار کند»، *ماهنامه چيستاستا*، سال دوم، شماره ۱۴، تهران، آذر ۱۳۶۱ ش، صص ۲۳۷-۲۳۸.

مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

معین، محمد (۱۳۳۸)، *مزدیسنا و ادب پارسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مولایی، چنگیز (۱۳۸۲)، *بررسی فرودین یشت*، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.

ملکزاده، مهرداد (۱۳۷۶)، «مادهای ایرانی زبان و مادهای ایرانی زبان»، *یاد بهار*، به کوشش علی محمد حق‌شناس، تهران: انتشارات آگه، صص ۴۸۵-۵۱۲.

Arrian (1954): *Anabasis Alexander*, trans. by E. I. Liff Robsoni, London.

Back, M. (1978): "Die sassanidischen Staatsinschriften", *Acta Iranica*, vol. 18. Bailey, H. W. (1959): "Iranian arya- and daha-", *Transactions of the*

énide, op.cit, p. 47.

51. *Ibid.*

52. *Ibid.*

53. *Ibid.*

54. *Ibid*, p. 142.

55. *Ibid*, p. 47.

56. *Ibid*, pp. 145-146.

57. *Ibid*, p. 166.

۵۸. برای نمونه، نام پدر داریوش، به‌رغم تأکید بر تبار پارسی خویش، ویشتاسپه Vistāspa است که اسپا آن، خاستگاهی مادی دارد. همچنین از واژه Farnah می‌توان یاد کرد که به احتمال، اصلی سکایی دارد و در نامهای فارسی به همراه يك عنصر فارسی دیده می‌شود؛ مانند «وینده‌فرنه» Vindafarnah. نک:

P. Lecoq, *Les inscriptions de la Pers achéménide*, op.cit, pp. 48-49.

59. R. G. Kent, *Old Persian*, op.cit, p. 137.

60. P. Lecoq, *Les inscriptions de la Pers achéménide*, op. cit, p.170.

61. *Ibid.*

62. *Ibid.*

63. *Ibid.*

64. R.G. Kent, *Old Persian*, op.cit, pp. 130 ff.

65. P. Lecoq, *Les inscriptions de la Pers achéménide*, op. cit, p. 170.

66. *Ibid*, p.31.

67. *Ibid*, p. 171.

68. *Ibid*, p. 210.

69. *Ibid*, p. 227; R. G. Kent, *Old Persian*, op.cit, pp. 135-136.

70. Lecoq, *Les inscriptions de la Pers achéménide*, op. cit, p. 228; Kent, *Old Persian*, op.cit, p. 136.

71. E. Benvenist, 1969, I, pp. 279-292; G. Dumezil, *Les dieux des Indo-Européens*, Paris: PUE, 1952; Idem, *Aspects de La fonction Guerriere Chez Les Indo- Européens*, Paris, 1956; Idem, *L'idéologie tripartite des Indo-Européens*, Bruxelles, 1958.

72. P. Lecoq, *Les inscriptions de la Pers achéménide*, op.cit, p. 228; R.G. Kent, *Old Persian*, op.cit, p. 136.

73. E. Benveniste, "Les classes sociales dans la tradition avestique", *JA*, Tome. 221, 1932, pp. 117-134;

Idem, "Traditions indo-iraniennes sur les classes sociales", *JA*, Tome. 230, 1938, pp. 529-549; Idem, *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, op.cit, I, pp. 288-289; J. Kellens, "Trois réflexions sur la religion des Achéménides", *Studien zur Indologie und Iranistik*, 2, 1976, pp. 115-117.

74. E. Benveniste, "Les classes sociales dans la tradition avestique", *JA*, Tome, 221, op.cit, pp. 117-134;

land, Halle.

Herodotus (1959) **The Histories**, Translated by Aubrey de Selincourt, London: Penguin.

Humbach, H. (1984): "A Western Approach to Zarathustra", **JCOI**, vol. 51, Bombay

Jacobs, Bruno (1987): "Das Chvarnah. Zum Stand der Forschung", **Mitteilungen der Deutschen Orientalgesellschaft zu Berlin**, Berlin, 1987 n°119, ss. 215-248;

Kellens, J. (1976): "Trois réflexions sur la religion des Achéménides", **Studien zur Indologie und Iranistik**, 2, pp. 115-117.

Kent, R. G. (1961): **Old Persian**, New Haven: American Oriental Society.

Lecoq, Pierre (1997): **Les inscriptions de la Pers achéménide**, Paris: Gallimard.

Lenz, Wolfgang (1970): "The Social Functions of The Old Iranian Mithra", **W. B. Henning Memorial Volume**, eds. by M. Boyce & I. Gershevitch, London: Lund Humphries Publishers Limited, pp. 245-255.

Lommel, H. (1927): **Die Ye t's des Avesta**, Göttingen.

Marquart, J. (1901): **Eran ahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i**, Berlin.

Mayrhofer, Monfred (1956): **Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen** (A Concise Etymological Sanskrit Dictionary): Heidelberg: Carl Winter. Uni.

Nyberg, H.S. (1954): "Das Reich der Achämeniden", **Historia mundi**, III, Berlin-München, ss. 56-115.

Panaino, A. (1998): "A daëvic speech (Yt. 19.57, 60, 63)", **Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies**, ed. by N. Sims. Williams, Wiesbaden: SIE, pp. 71-78.

Reichelt, H. (1968): **Avesta Reader**, Berlin: Walter de Gruyter & Co.

Shaked, Shaul (1980): "Mihir the judge", **Jerusalem Studies in Arabic and Islam**, vol.2, pp. 1-31.

Siculus, Diodorus (?): **The Library of History**.

Skjaervø, Prods Oktor (1994): "Hymnic Composition in the Avesta", **Sprache**, 36, 2, pp. 199-243.

Strabon (1930): **Geography**, tran. by Horace L. Jones.

Szemerényi, O. (1977): "Studies in the Kinship Terminology of the Indo-European Languages, With Special References to Indian, Iranian, Greek and Latin", **Acta Iranica**, vol.16, pp. 1-240.

Thieme, P. (1938): **Der Fremdling im Rgveda, Ein Studie uber die Bedeutung der worte Ari, Ary, Ar-yaman and Ärya**, Leipzig: ADMG, XXIII/2.

Widengren, Geo (1968): **Les religions de l'Iran**, trad. par L. Jospin, Paris: Payot.

Philological Society.

_____ (1971): **Zoroastrian problems in the ninth-century books**, Oxford: Oxford University Press.

Bartholomae, Ch. (1961): **Altiranisches Wörterbuch**, Berlin: Walter de Gruyter & Co.

Benveniste, E. (1932): "Les classes sociales dans la tradition avestique", **JA**, Tome. 221, pp. 117-134.

_____ (1933-35): "L'Ērān - vëz et l'origine légendaire des Iranien", **BSOS**, vol.7, pp. 265-274.

_____ (1938): "Traditions indo-iraniennes sur les classes sociales", **JA**, Tome. 230, pp. 529-549.

_____ (1969): **Le vocabulaire des institutions indo-européennes**, Paris.

Burrow, T. (1973): "The Proto- Indoaryans", **JRAS**, pp. 123-140.

Dachess- Guillemin, Jacques (1969): "Religion et politique, de Cyrus a Xernès", **Bulletin of the Iranian Culture Foundation**, vol.1, part.1, pp. 53-64.

Dumézil, G. (1941): "La Préhistoire des flamines majeurs", **Revue de l'Histoire des Religions**, 62, Tome 124.

_____ (1949): **Le troisième souverain, essai sur le dieu indo-iranien Aryaman**, Paris: G- P. Maissonneuve.

_____ (1952): **Les dieux des Indo- Européens**, Paris: PUE.

_____ (1956): **Aspects de La fonction Guerrière Chez Les Indo-Européens**, Paris.

_____ (1958): **L'idéologie tripartite des Indo-Européens**, Bruxelles.

_____ (1977): **Les dieux souverains des Indo-Euroéens**, Paris: Gallimard.

Gignoux, Philippe (1979): **Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes**, London: Corpus Inscriptionum Iranicarum- Supplementary Series.

Gershevitch, I. (1959): **The Avestan Hymn to Mithra**, Cambridge: Cambridge University Press.

_____ (1968): "Ole Iranian Literature", **Handbuch der Orientalistik Iranistik**, 2, Leiden, pp. 1-30.

Gnoli, G. (1966): "Airyö. ayana", **RSO**, 41, pp. 67-75.

_____ (1980): **Zoroaster's Time and Homeland**, Naples: IUO.

_____ (1983): "Le dieu des Arya", **Studia Iranica**, vol. 12, pp. 7-22.

_____ (1989): **The Idea of Iran**, Roma: Is. M.E.O.

_____ (1990): "On Old Persian Farnah", **Acta Iranica**, vol. XXVIII, Leiden: E. J. Brill, pp. 83-92.

Gray, Louis H. (1925): **The Foundations of the Iranian Religions**, Bombay: JCOI.

Guntert, H. (1923): **Der Arische Weltkönig und Hei-**